



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و نود و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۶ گنج حضور، بخش ششم

حُکم حق گُسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

-بساط: هرچیز گستردنی مانند فرش و سفره

حکم خداوند این بوده است که ای انسان، تو با من و هر چیزی که در این جهان و کائنات است باید با
فضاگشایی برخورد کنی و حق نداری فضا را ببندی و منقبض شوی.

— «بیت هندسی»

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دست تو عِلْمَتَنَا

— «مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد.»

— مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

مانند فرشتگان بگو: «من دانش ذهنی را دانش نمی‌دانم و آن را به حساب نمی‌آورم، زیرا هیچ خلاقیتی در آن نیست» تا آن دانشی که در این لحظه خداوند با فضاگشایی به تو می‌دهد، دست تو را بگیرد.

—«بیت هندسی»

نکته: این فضای گشوده شده از جنس فرشتگی و خداوند است و هر چیزی که از جنس فرشتگی باشد می‌گوید نمی‌دانم. وقتی شما فضا را باز می‌کنید و با خداوند یکی می‌شوید، او به شما علم، عقل، شادی، عشق می‌دهد و شما را از پوسیدگی درمی‌آورد.

چون ملایک گو که لا علم لنا
یا الهی، غَیرَ ما عَلَّمْتَنَا

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵

ای انسان، فضا را باز کن و بدون توجه به دانش ذهنی مانند فرشتگان بگو: خداوندا، «نمی‌دانم» و هیچ دانشی ندارم جز آن‌چه که تو با عدم نگه داشتن مرکز به من می‌آموزی تا از خداوند علم و خرد زندگی را برای حل مسائلت دریافت کنی.

– «بیت هندسی»
 (قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)
 – «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»
 «گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

توضیح آیه:
 خداوندا آن دانش من‌ذهنی من دانش نبوده است، این لحظه من فضا را باز می‌کنم، تو به من دانش بده تا
 آفریننده شوم. تو از تمام همانیدگی‌ها پاک هستی و من هم از جنس تو هستم.

دَمِ او جان دَهَدَت رَو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُنْ فیکون است نه موقوف علل
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

—نَفَخْتُ: دمیدم.

ای انسان، هر لحظه که فضا را باز می کنی، دَمِ خداوند وارد وجودت می شود و به تو جان می دهد. برو این را از آیه «نَفَخْتُ» یعنی «روح خود را در تو دمیدم» یاد بگیر. کار خداوند «قضا و کُنْ فکان» است، او قضاوت می کند و می گوید «بشو و می شود» و این وابسته به «علت و معلول» یا «سبب سازی ذهن» تو نیست.

— «بیت هندسی»

نکته ۱: ما با من ذهنی هر لحظه چیزهایی را به مرکزمان می‌آوریم و این باعث پریدن از فکری به فکر دیگر می‌شود، بنابراین گمان می‌کنیم که می‌توانیم با انجام یک سری از کارها به جایی که می‌خواهیم برسیم. به این کار «علت و معلول» یا «سبب‌سازی ذهن» گفته می‌شود.

نکته ۲: ما باید سه عمل فضاگشایی، نمی‌دانم و «قضا و کُنْ فکان» را در خودمان بازبینی کنیم؛ آیا فضاگشایی می‌کنیم؟ آیا لحظه به لحظه می‌گوییم نمی‌دانم و این نمی‌دانم ما واقعی است؟ آیا از سبب‌سازی ذهن بیرون می‌پریم؟ آیا اجازه می‌دهیم که با فضاگشایی «قضا و کُنْ فکان» در ما کار کند؟

تا کنی مر غیر را حَبَر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

-حَبَر: دانشمند، دانا
-سَنی: رفیع، بلندمرتبه
اگر تمرکزت را روی دیگران بگذاری و بخواهی آن ها را دانشمند و بزرگوار کنی، خودت را بدخو و خالی می کنی.
-«بیت هندسی»

نکته: یکی از تله های ذهن تمرکز روی دیگران است. اگر بخواهی دیگران را تربیت و درست کنی، نه دیگران را درست می کنی نه خودت را؛ بنابراین همیشه باید تمرکزت روی خودت باشد.

مردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جوید رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

انسان مردۀ من‌ذهنی خودش را رها کرده است و می‌خواهد مردۀ من‌ذهنی یکی دیگر را تعمیر و رفو کند.

— «بیت هندسی»
دیده آ، بر دیگران نوحه‌گری
مدّتی بنشین و بر خود می‌گری
— مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

ای چشم من، تا به حال برای وضعیت دیگران گریه کردی. یک مدتی بنشین و به حال خودت گریه کن،
تمرکزت را روی خودت بگذار و خودت را درست کن.

– «بیت هندسی»

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل ما بدون این که گفت‌وگو کنیم، به‌طور پنهانی از دل قرین خود خو می‌دزدد و تحت‌تأثیر آن قرار می‌گیرد.

— «بیت هندسی»

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

— مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

هم حضور و هم کینه و درد از سینه ای به سینه دیگر بدون گفت و گو و از راه پنهان انتقال پیدا می کند. [اگر قرین مولانا شویم، صلاح، نیکی، زیبایی و بیداری به درونمان می آید و اگر قرین اخبار بد، کتاب ها و یا فیلم های بد شویم دچار کینه، انتقام جویی و حالت های بد می شویم.]

– «بیت هندسی»
گرگ درنده‌ست نفس بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟
– مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، یقیناً اولین قرین تو گرگ درنده و همین نفس بد و من‌ذهنی توست که در اثر گذر کردن از همانیدگی‌ها به صورت یک تصویر پویا در ذهنت ایجاد شده است؛ بنابراین همه چیز را گردن قرین‌های بیرونی نینداز. [در ضمن شما دریده شدنتان به وسیله من‌ذهنی خود را باید ببینید.]

– «بیت هندسی»
بر قرین خویش مَفْزَا در صفت
کَانَ فِرَاقِ اَرَدِ یَقِینِ در عَاقِبَتِ
– مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

– فِرَاق: دوری

ای انسان، با تندتند حرف زدن در ذهن از قرین عالی خود که خداوند است، پیشی نگیر؛ زیرا با این کار
حتماً از او دور و جدا می‌شوی.

— «بیت هندسی»

نکته: چه با قرین این جهانی و چه با خداوند مسابقه ندهید. شما اگر در ذهن تند تند فکر کنید، مجال نمی‌دهید که خداوند از طریق شما صحبت کند. اگر فکر را کُند کنید، زندگی هم مجال پیدا می‌کند که به گوش شما چیزی بگوید؛ بنابراین هرچه سرعت فکر را پایین بیاورید به نفع شماست. ممکن است یک پیغام از زندگی بشنوید.

بی بهارت نرگس و نسرين دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

ای انسان، بدون این که بهار بیاید من زندگی تو را زیبا و گلباران می کنم. بهار تو به بهار بیرون بستگی ندارد. لزومی ندارد که حتماً وضعیت بیرون زیبا باشد تا تو در درون خود حس زیبایی کنی. همچنین بدون این که تو کتابی بخوانی و استاد ذهنی داشته باشی، اگر فضا را باز کنی من به تو چیزهای زیادی یاد خواهم داد.

– «بیت هندسی»
ای که در معنی ز شب خامش تری
گفت خود را چند جویی مشتری؟
– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۰

ای انسان، تو در من ذهنی به لحاظ خرد و شادی زندگی، حس امنیت، قدرت و هدایت زندگی از شب هم
خامش تری و دائماً بر حسب مرکز مادی و به وسیله سلطه دردهایت حرکت می کنی. بنابراین چرا برای
خودت، معلومات، دانش و رفتار دنبال مشتری می گردی؟

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: لیلا مظاهری



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۶ گنج حضور، بخش هفتم

ما سَمِیعِیم و بَصیرِیم و خوشِیم
با شما نامحرمان ما خامشِیم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۱۹

-سمیع: شنوا، شنونده

-بصیر: بینا، آگاه

همه نباتات و جمادات می گویند که ما می شنویم و می بینیم و خوش هستیم اما با شما من های ذهنی که با عشق و زندگی نامحرم هستید خاموشیم؛ زیرا شما به حضور زنده نیستید. اگر شما به حضور زنده شوید، ما با شما به زبان ارتعاش حرف می زنیم.

(قرآن کریم، سورۃ اسرا (۱۷)، آیه ۴۴)
 - «تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.»
 «هفت آسمان و زمین و هر چه در آن‌هاست تسبیحش می‌کنند و هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید. او بردبار و آمرزنده است.»

توضیح آیه:
 تمام کائنات می‌دانند و بلدند که چگونه از جنس زندگی شوند و از خرد آن استفاده کنند. این ما هستیم که خداوند را به مرکزمان نمی‌آوریم. خداوند فضاگشاست، باید از این فضاگشایی و آمرزندگی او استفاده کنیم و به خودمان بیاییم.

فلسفی کاو منکر حنّانه است
از حواسِ اولیا بیگانه است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۰

من ذهنی و کسی که بر حسب ذهن فکر می کند و فضا را باز نمی کند، منکر حنّانه است. می گوید یعنی چه که یک ستون می تواند ناله کند؟! یعنی چه که انسان روی یک جسم می تواند اثر بگذارد؟! او منکر این است که انسان زنده به حضور روی من های ذهنی اثر می گذارد؛ بنابراین او از حواس کسانی که زنده به بی نهایت خدا شده اند، بیگانه است.

نکته: شما قبول کنید که مولانا روی جمادات اثر می گذارد. ما هم به لحاظ سطح هشیاری تقریباً یا جماد هستیم یا حیوان هستیم و یا نبات؛ بنابراین روی ما هم خواندن مولانا اثر می گذارد، این موضوع به این علت شاید برای کاربرد ما مهم است.

جمله اجزای جهان پیش عوام
مرده و، پیش خدا دانا و رام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۶۰

همه اجزای جهان پیش من های ذهنی و انسان هایی که با ذهن می بینند، مرده اند اما آن ها پیش خدا دانا و رام هستند؛ چون او را ستایش می کنند. [یعنی از خودشان «من» ندارند. هیچ سنگی نمی گوید من امروز نمی خواهم سنگ باشم، می خواهم آهن شوم و به هیچ کس هم مربوط نیست. هیچ درخت و یا حیوانی هم چنین چیزی را نمی گوید.]

من بی می ناب زیستن نتوانم
بی باده کشید بارِ تن نتوانم
-خیام، رباعیات، رباعی شماره ۱۳۲

من بدون این که از طرف زندگی می ناب، پاک و خالص را بگیرم نمی توانم زندگی کنم و بدون شراب
ایزدی نمی توانم این بارِ من ذهنی را بکشم.

من بنده آن دم که ساقی گوید
یک جام دگر بگیر و من نتوانم
-خیام، رباعیات، رباعی شماره ۱۳۲

من آن دمی را می خواهم که آن قدر فضا را باز کنم، از ذهن خارج شده و مست شوم که ساقی زندگی
بگوید یک جام دیگر بگیر و من نتوانم. یعنی آن قدر از ساقی می می گیرم که دیگر اصلاً هیچ آثاری از
من ذهنی در من نماند.

ای آرزوی آرزو، آن پرده را بردار زو
من کس نمی دانم جز او، مستان سلامت می کنند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۳

ای آرزوی آرزو، ای زندگی، این پرده ذهن را بردار، چون من فهمیده ام که غیر از تو چیزی و کسی دیگر
وجود ندارد و هیچ چیز دیگر را هم نمی پرستم. مستان به تو سلام می کنند.

کرده حق ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

-حدید: آهن

خداوند ناموس و حیثیت بدلی من ذهنی را که همراه پندار کمال است به سنگینی صد من آهن کرده است.
چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند ناپدید بسته شده‌اند.

«بیت هندسی»

وقت آن آمد که من عریان شوم
نقش بگذارم، سراسر جان شوم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

دیگر وقت آن رسیده که من تماماً این لباس من ذهنی را درآورم، همانیدگی‌ها و تمام نقش‌ها را بیندازم تا هیچ آثاری از من ذهنی نماند. هیچ موقع به صورت من ذهنی بالا نیایم و تماماً تبدیل به خداوند، جان و جاندار شوم. [اگر من به ناموسم مسلط شوم، ناموسم را بینم و اگر ناموس و پندار کمالم اجازه دهد، من این لباس همانیدگی را درمی‌آورم و تماماً جان می‌شوم.]

«بیت هندسی»

بیار ساقی باقی که جانِ جان‌هایی
بریز بر سر سودا شرابِ حمرا را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۲

-حمرا: سرخ

ای خداوند، ای ساقی باقی که تو جان همهٔ جان‌ها هستی، جانِ جان من هستی، بیا و بر سر همانیدگی‌ها و دردهای من شرابِ قرمزت را بریز تا من زنده و مست شوم. [این جانِ ذهنی من هم نمادی از تو است که نشان می‌دهد تو هستی.]

غُلُّل و طاق و طُرُنْب و گیر و دار
که نمی بینم، مرا معذور دار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۹

- طاق و طُرُنْب: سروصدا

هر کسی که جوش می خورد، واکنش نشان می دهد، سروصدا راه می اندازد، به مردم اعلام می کند که جلال و شکوه مرا ببینید، می گیرد و می بندد تا مردم را تنبیه کند، تا دیده شود و مردم از او بترسند، معنی اش این است که او مست نیست! عملاً می گوید من کور هستم و نمی بینم، چشم عدمم بسته شده، مرا معذور بدارید و ببخشید.

عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طم و رم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸

-طم: دریا و آب فراوان
-رم: زمین و خاک
-طم و رم: منظور از طم و رم در این جا، آرزوهای دنیوی است.

عقل خداگونه تو بر صدها همانیدگی، درد، چیزهای مهمی که به مرکزت آمده‌اند و بر هزاران آرزوی کوچک و بزرگ و کارهای متفرقه، پراکنده و تقسیم شده است.

جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹

باید اجزا را به وسیله فضاگشایی و یکی شدن و وصل شدن با زندگی، جمع کرد. باید خودمان را که در ذرات و همانیدگی‌ها تقسیم شده‌ایم، با عشق جمع کنیم تا در این انباشتگی حضور شاد شده و همچون سمرقند و دمشق آباد شویم.

جَوَّجَوی چون جمع گردی ز اشتباه
پس توان زد بر تو سکهٔ پادشاه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰

-جَوَّجَو: یک جو یک جو و ذره ذره

اگر ذره ذره از اشتباه بیش از حد همانیده شدن با چیزها برگردی، خداوند می تواند مُهرش را روی سکهٔ تو
بزند و تو طلای خالص شوی؛ یعنی به هشیاری خالص تبدیل می شوی. این هشیاری خالص همین زنده
شدن به بی نهایت و ابدیت اوست.

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
بر صدف آید ضرر، نی بر گهر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۶

-ظفر: پیروزی، دست یافتن

هیچ کس نمی تواند به دل انسان ها دست پیدا کند؛ یعنی هیچ کس نمی تواند انسان را به عنوان الست، امتداد خدا و جنس زندگی از بین ببرد. نمی شود به خدا آسیب زد، انسان هم از جنس اوست پس به هیچ انسانی ولو این که درد زیادی کشیده باشد، آسیب نخورده است.

«بیت هندسی»

نکته: شما به زبان ذهن می‌گویید به من ظلم شده، من بیچاره شده‌ام، خیلی درد و محرومیت کشیده‌ام و مرا به سختی انداخته‌اند. ولو این که سال‌ها در سختی بوده‌اید، اصل و خدایت شما هیچ آسیبی ندیده، فقط پراکنده گشته‌اید و در آن دردهایی که ایجاد شده سرمایه گذاری شده‌اید؛ بنابراین اگر ضرر و آسیبی به شما رسیده، درحقیقت بر صدف یا بر من‌ذهنی است. شما با شناسایی این موضوع در خود هرگز حس شکستگی نمی‌کنید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا مظاهری



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۹۶ گنج حضور، بخش هشتم

تو را من پاره پاره جمع کردم
چرا از وسوسه صدپاره گشتی؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰

[مولانا از زبان خداوند به انسان می گوید:] من لحظه به لحظه می خواهم هشیاری تو را که در همانیدگی ها پراکنده شده، جمع کنم. می خواهم به تو نشان دهم این چیزهایی که با آن ها همانیده شده ای، جنس گذرا و جسم فکری ست، حواست باشد و آن ها را شناسایی کن. چرا با وسوسه و پریدن از فکری به فکر دیگر، به تفرقه افتاده ای و هشیاری خالص خود را در همانیدگی ها پراکنده و صدپاره کرده ای؟

نکته: گاهی اوقات خداوند این پیغام‌ها را با ناکامی و بی‌مرادی به ما می‌رساند، لحظه به لحظه، تا ما عقلمان برسد و خودمان را از آن چیزی که در مرکزمان است، بیرون بکشیم.

هوش را توزیع کردی بر جهات
می‌نیرزد تره‌ای آن ترهات
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۸۴

-توزیع کردن: پخش کردن
-ترهات: حرف‌های بیهود، یاوه

ای انسان، هوش، زندگی و خرد خودت را در جهت‌های فکری توزیع کرده‌ای. هر همانیدگی که به مرکزت می‌آید، یک سو و یک جهت فکری ست. آن حرف‌های بیهوده و یاوه که من‌ذهنی با سبب‌سازی و گذشتن از همانیدگی‌ها می‌زند، تره‌ای هم نمی‌ارزد.

خَلق بَخُفتند، ولی عاشقان
جمله شب، قصه کنان با خدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸

من‌های ذهنی خفته‌اند ولی عاشقان، تمام شب را یعنی تا زمانی که در جسم هستند، فضا را باز می‌کنند و خداوند قصه زندگی را برای آن‌ها می‌خواند. [خداوند افسانه زندگی را از طریق عاشقان می‌گوید، نه از طریق من‌ذهنی.]

خویش مجرم دان و مجرم گو، مترس
تا ندزد از تو آن استاد، درس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۷

ای انسان، تو خودت را مجرم بدان؛ چرا که همانیدگی‌ها را در مرکز گذاشته‌ای و در آن‌ها پخش و
پراکنده شده‌ای. این کار را تو کردی، نترس و بگو من خودم مجرم هستم تا آن استاد یعنی خداوند درس
را از تو مضایقه نکند و تدبیر خود را به تو بدهد.

جمع کن خود را، جماعت رحمت است
تا توانم با تو گفتن آنچه هست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۴

ای انسان، خودت را از همانیدگی‌ها جمع کن؛ جمع کردن خود از چیزها رحمت خداوند است تا او بتواند با تو حرف زندگی بزند.

نکته: جماعت یعنی جمع شدن یک جا هم به صورت انسان‌ها و هم به صورت جمع شدن وجود حقیقی آن‌ها و این رحمت خداوند است. ما باید جمع شویم و کمک کنیم که از جنس زندگی شویم؛ با ارتعاش به زندگی، زندگی را در دیگران شناسایی کنیم تا آن‌ها هم روی خودشان کار کنند.

هل تا کُشد تو را، نه که آب حیات اوست؟
تلخی مکن که دوست عسل‌وار می‌کشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۷۲

فضا را باز کن، بگذار زندگی با قانون قضا و کُنْ فکان من‌ذهنی تو را بکُشد، زیرا آب حیات خود
زندگی ست که از این فضای گشوده‌شده خودش را به تو نشان می‌دهد. آه و ناله و تلخی نکن که خداوند
من‌ذهنی تو را با شیرینی و عسل‌وار می‌کشد.

نکته: هر دفعه که یک همانیدگی می‌رود و مقداری از هشیاری ما آزاد می‌شود، به صورت شادی بی‌سبب،
آرامش و عشق در ما بروز می‌کند. پس هر شناسایی و انداختن یک همانیدگی، با زندگی، شیرینی، شادی
و عشق همراه است.

چارهٔ دفع بلا، نبود ستم
چاره احسان باشد و عفو و گرم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۰

چارهٔ دفع بلا تهدید کردن، کتک زدن و ظلم و ستم و ادامه دادن دید من ذهنی نیست، بلکه چارهٔ آن،
فضاگشایی، احسان و بخشش و گرم است.

صَدَقَه نَبُود سوختن درویش را
کور کردن چشمِ حلم‌اندیش را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۲

-حلم‌اندیش: فضاگشا

صدقه این نیست که درویشی بینوا را بسوزانی و چشم انسان حلم‌اندیش یا فضاگشا را کور کنی. [معلوم می‌شود که دلقک در اثر صحبت با شاه، فضاگشایی، صدقه دادن و مهربانی با خود را یاد گرفته‌است.]

نکته ۱: اصلاً شما به خودتان صدقه می‌دهید؟ به خودتان لطف می‌کنید؟ به خودتان رحم می‌کنید؟ در خدمت خودتان هستید؟ از خودتان مواظبت می‌کنید؟ شما با خودتان مهربانی می‌کنید؟

نکته ۲: همه ما در ذات درویش و از جنس الست هستیم چون هیچ چیزی نداریم، من ذهنی هیچ چیزی ندارد. خداوند با هیچ چیزی همانیده نیست و نمی گوید من خدا هستم چون این همه چیز دارم؛ بنابراین باید اول به خودتان صدقه بدهید و با خودتان مهربان باشید. درویش و جنس الست خود را نسوزانید. یعنی با هیچ چیز همانیده نشوید، خودتان را دچار درد نکنید و چشم عدم خود را کور نکنید، در حالی که این چشم عدم حلم اندیش است و دائماً فضا را باز می کند.

تو بی ز گوش شنو، بی زبان بگو با او
که نیست گفت زبان بی خلاف و آزاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

اگر می خواهی پیغام زندگی را بشنوی و با خداوند سخن بگویی، فضا را بگشا و ذهنت را خاموش کن.
بدون این گوش حسی، با گوش عدم پیغام خدا را بشنو و بی زبان یعنی با زبان سکوت با او حرف بزن؛
چرا که زبان تو در من ذهنی براساس همانیدگی ها حرف می زند، نمی تواند با خدا سخن بگوید و همیشه
درد و رنج می آفریند.

خامش کن و کوتاه کن، نظاره آن ماه کن
آن مه که چون بر ماه زد، از نورش «انْشَقَّ الْقَمَرُ»
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۷۲

ذهن را خاموش کن و صحبت را کوتاه کن. تا به حال به ذهن نگاه می کردی اما حالا که فضا را باز کردی،
به صورت حضور ناظر ماه زندگی را نظاره کن که به مرکزیت می آید. این ماه وقتی بتابد، ماه من ذهنی را
می شکافد و آن را دو نیمه می کند.
«رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت.»

نکته: یک روزی می‌شود که می‌بینید هیچ گذشته‌ای به شما فشار نمی‌آورد و از این چون و چرا و ملامت بیرون می‌پرید. نه خودتان را ملامت می‌کنید نه دیگران را. از آینده نمی‌ترسید، چون می‌دانید این فضا باز شد و گذشته و آینده فرو ریخت، شما در این لحظه به صورت یک فضای یکتایی فضاگشایی می‌کنید.

(قرآن کریم، سوره قمر (۵۴)، آیه ۱)
- «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ.»
«رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت.»

این چنین ساحر درونِ توست و سر
 ان فی الوسواس سحراً مستتر
 «چنین ساحری در باطن و درون تو نهان است، همانا در وسوسه‌گری نفسِ سحری نهفته شده است.»
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴

من‌ذهنی ساحری‌ست که درون تو نهان است و تو آن را نمی‌بینی. به‌درستی که وسواس یعنی پریدن از
 یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر به‌سرعت و خارج از کنترلِ تو، یک سحر پنهان است.

اندر آن عالم که هست این سحرها
ساحران هستند جادویی گشا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۵

در این جهان که سحر همانیدگی‌ها و دیدن برحسب هشیاری جسمی وجود دارد، ساحرانی چون مولانا هم هستند که با ابیات زنده کننده خود جادوی دید همانیدگی‌ها را باطل می‌کنند

اندر آن صحرا که رُست این زهرِ تر
نیز رویده‌ست تریاقِ ای پسر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۶

-تریاق: ترکیبی از داروهای مسکن و مخدر که در طبّ قدیم به‌عنوان ضدّ درد و ضدّ سمّ به‌کار می‌رفته،
پادزهر

ای پسر در صحرای ذهن که «زهر تر»، عقل من ذهنی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها رویده، پادزهرِ
فضاگشایی، اتصال به مرکز عدم و آموزش مولانا نیز رویده است.

گوید تریاق: از من جو سپر
که ز زهرم من به تو نزدیک تر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۷

پادزهر، مرکز عدم، فضای گشوده شده یا خداوند به تو می گوید: «از من سپری برای خود فراهم کن،
چراکه من عین تو هستم و از من ذهنی به تو نزدیک ترم.»

گفت او سحر است و ویرانی^س تو
گفت من سحر است و دفع سحر او
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

[مولانا از زبان زندگی به انسان می گوید:] ای انسان، سخنان من ذهنی، فکرهای همانیده و سبب سازی آن
تماماً سحر است و تو را ویران می کند اما سخنان من که با فضاگشایی از درون تو بیان می شود، سحر
من ذهنی و دید غلطش را باطل می کند.

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: لیلا مظاهری



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com